

باسمه تعالی

# دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه  
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

## جلسه نوزدهم

۱۳۹۲/۸/۶

### چیستی و مؤلفه‌های یقین و معرفت حقیقی

بحثی که از این جلسه آغاز می‌شود، زیربنای بحث‌های معرفت‌شناسی است. راهی طبیعی و تحلیلی را طی خواهیم کرد و به بیانی که شیخ رئیس بیان کرده خواهیم رسید. درحقیقت خواهیم دانست که چرا ایشان آن سه مؤلفه پیش‌گفته را برای یقین بیان کرده است. نیز بحث را از جایی آغاز خواهیم کرد که برای بحث‌های معرفت‌شناسی هم مفید و راهگشا باشد.

معمولا در معرفت‌شناسی علم (تصدیقی) را چنین تعریف می‌کنند: «باور صادق موجه». در معرفت‌شناسی، علم حقیقی مورد نظر است، نه مطلق هر علمی که برای انسان می‌تواند حاصل شود. به دیگر بیان، جهل مرکب داخل در موضوع بحث معرفت‌شناسی نیست.

اصل بحث از یقین، یعنی علم و معرفت حقیقی، که می‌توان آن را علم فلسفی یا منطقی هم نامید، در فلسفه افلاطون و ارسطو مطرح شد و سپس در بحث‌های فیلسوفان دوره اسلامی وارد شد.<sup>۱</sup> چنان‌که گفته‌ایم، مراد از یقین، یقین نفس‌الامری است.

اکنون پرسیدنی است که مؤلفه‌های اصلی معرفت حقیقی کدام‌اند؟ وجود چه عناصری باعث می‌شود معرفتی را حقیقی و از سنخ یقین بدانیم؟

۱. چنان‌که بیشتر هم بیان شد، منظور از یقین، همان علم حقیقی است. اما امروز در بحث‌های معرفت‌شناسی گاه گفته می‌شود که یقین غیر از علم، اما لازمه علم است. برای گام نهادی از ورطه شکاکیت به وادی معرفت، یقین لازم است. حال گاه یقین را عین علم و گاه لازمه علم دانسته‌اند. اما تلقی ارسطو و نیز فیلسوفان مسلمان این است که علم حقیقی همان یقین است. این نکته هم گفتنی است که دانشمندان مسلمان به بسیاری از بحث‌های معرفت‌شناسانه در دانش منطقی و در مباحث صناعت برهان پرداخته‌اند، از جمله تعریف و مؤلفه‌های معرفت، منابع معرفت و توجیه. نیز بخشی از مباحث معرفت‌شناسانه را در دانش فلسفه و در مبحث «نفس‌الامر» می‌توان یافت. بنابراین هرچند دانش معرفت‌شناسی به شکل مستقل، تاریخی طولانی ندارد، بحث‌های معرفت‌شناسانه از قدیم مطرح بوده است. نیز اندیشمندان مسلمان در این باره بحث‌های فراوانی انجام داده‌اند و این‌گونه نیست که این‌گونه از مباحث در سنت دانش‌های عقلی اسلامی بدون پیشینه باشد.

کارگروه دانشیار

گویا بحث دربارهٔ چیستی معرفت حقیقی را افلاطون آغاز کرده است. وی در رسالهٔ تئتوس به این بحث پرداخته است که علم حقیقی چیست و اینکه من چیزی را می‌دانم، دقیقاً به چه معنا است. پس از او، ارسطو در این باره سخن گفته است. این بحث، بنیاد مباحث برهان است که او مطرح کرده است. در دورهٔ اسلامی، فارابی به این بحث پرداخته و رساله‌ای مستقل هم در این باره دارد و پس از او ابن‌سینا به این موضوع پرداخته است.

## دیدگاه افلاطون

افلاطون در رسالهٔ تئتوس مؤلفه‌های معرفت حقیقی را برشمرده است. اولین شرط معرفت این است که اعتقاد یا تصدیق یا پندار<sup>۱</sup> باشد. بنابراین تنها هنگامی می‌توانم بگویم معرفت دارم، که اعتقاد و تصدیقی داشته باشم. دومین شرط، صادق و حق بودن است. معرفت، اعتقاد صادق و مطابق با واقع یا «پندار درست» است. سومین شرط این است که پندار درست یا اعتقاد صادق، همراه با بیان و توضیح باشد. افلاطون در این رساله این سه شرط را برای معرفت حقیقی بیان کرده و سرانجام به‌گونه‌ای بحث را به پایان برده است که گویی هنوز از این تعریفی که از معرفت حقیقی ارائه داده، کاملاً خرسند نشده است. او سه تفسیر از توضیح و بیان ارائه داده و سومین را ترجیح داده است، هرچند به‌طور کامل بدان راضی نیست.

در رسالهٔ تئتوس، که بخش اعظم آن به‌صورت گفت‌وگو میان سقراط و جوانی به‌نام تئتوس پرداخته شده است، ابتدا بیان می‌کند که ادراک حسی نمی‌تواند معرفت حقیقی باشد.

سقراط: ولی این بحث را برای آن آغاز نکردیم که معلوم کنیم شناسایی چه نیست، مقصود ما این بود که بدانیم شناسایی چیست. با این همه لااقل به اندازه‌ای پیشرفت کرده‌ایم که دیگر شناسایی را در ادراک حسی نمی‌جوئیم، بلکه معتقد شده‌ایم شناسایی آن حالتی است که روح به خود می‌گیرد هنگامی که خود و برای خود به آنچه موجود است توجه می‌یابد و بدان می‌پردازد.<sup>۲</sup> اکنون هر نامی که می‌خواهی به آن بده.

تئتوس: سقراط، گمان می‌کنم این همان است که پندار یا عقیده نامیده می‌شود.<sup>۳</sup>

در ادامه، دربارهٔ چیستی تفکر بیانی زیبا دارد و در ضمن آن معلوم می‌شود که منظور از پندار، همان

اعتقاد و تصدیق است:

۱. در ترجمهٔ آقای لطفی، «پندار» آمده است، اما همان اعتقاد و تصدیق مراد است.

۲. از ارتباط با واقع، که در معرفت حقیقی هست، به توجه به هستی و پرداختن بدان تعبیر کرده که بیان خوشی است.

۳. افلاطون، دورهٔ کامل آثار افلاطون، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، ج ۳، ص ۱۴۲۸-۱۴۲۹. (رسالهٔ تئتوس)

تئتوس: به عقیده تو تفکر چیست؟

سقراط: گفت وگویی است که روح با خود می‌کند درباره چیزی که می‌خواهد به کنه آن پی ببرد. البته من مردی نادانم و آنچه درباره تفکر می‌توانم گفت سخن مرد نادانی است.<sup>۱</sup> ولی به هر حال به عقیده من روح در حال تفکر کاری نمی‌کند جز اینکه از خود می‌پرسد و خود پاسخ می‌دهد و باز خود آن پاسخ را می‌پذیرد یا رد می‌کند. پس از آنکه در این جست‌وجو آهسته یا به سرعت پیش رفت و به نتیجه‌ای رسید و آن را پذیرفت و دیگر درباره آن تردیدی برایش نماند، آن نتیجه را داوری یا پندار او می‌نامیم. از این رو می‌گوییم پنداشتن نوعی سخن گفتن است و پندار سخنی است، ولی نه سخنی که به یاری صدا به دیگری گفته می‌شود، بلکه سخنی است که روح در حال خاموشی به خود می‌گوید.<sup>۲</sup>

بنابراین می‌بینیم که مراد از پندار، داوری، یعنی همان حکم و تصدیق است.<sup>۳</sup> اما علم حقیقی تنها حکم و تصدیق نیست. تصدیق می‌تواند درست یا نادرست باشد. علم، باید درست و مطابق با واقع باشد. تئتوس: سقراط، نمی‌توانم بگویم که هر پنداری شناسایی است؛ زیرا پندار نادرست هم وجود دارد. شاید بتوان گفت که شناسایی پندار درست است.<sup>۴</sup> بحث در جای دیگری چنین ادامه یافته است:

سقراط: پس آیا باید تصدیق کنیم که پندار نادرست وجود دارد؟

تئتوس: البته

سقراط: و پندار درست نیز؟

تئتوس: آری پندار درست نیز وجود دارد.

سقراط: پس آیا سرانجام توانستیم ثابت کنیم که آن دو نوع پندار قطعاً وجود دارند؟

تئتوس: آری ثابت کردیم.<sup>۵</sup>

بنابراین می‌بینیم که افلاطون از اعتقاد صادق سخن گفته است و صدق را نیز شرط معرفت حقیقی می‌داند. در جای دیگری، درباره اینکه غلط چگونه در اعتقاد راه می‌یابد، چنین توضیح می‌دهد:

۱. سقراط این گونه سخن می‌گوید؛ زیرا شیوه خود را مامایی می‌داند. او معتقد است به کسی اندیشه نمی‌دهد، بلکه دیگران را یاری می‌کند تا اندیشه‌ای را که در درون دارند، برون آورند. روش سقراط برای تفلسف حقیقی روش نیکویی است. او از مخاطب خود پرسش‌هایی می‌کند و بدین وسیله او را عملاً در فضای تفکر و فلسفه‌ورزی وارد می‌کند.

۲. همان، ص ۱۴۳۴. بیانی که در اینجا درباره چیستی تفکر ارائه شده، بسیار جالب توجه است و هنوز هم طرفدارانی دارد.

۳. بهتر این بود که در ترجمه، از اصطلاحات رایج در ادبیات فلسفی ما بهره برده می‌شد.

۴. همان، ص ۱۴۲۹.

۵. همان، ص ۱۴۴۲.

سقراط: ... با این همه پندار نادرست امکان‌پذیر است؛ بدین‌سان که کسی هنگامی که دست می‌یازد تا یکی از شناسایی‌های خود را بگیرد، شناسایی‌هایش به این سو و آن سو می‌پرند<sup>۱</sup> و در نتیجه آن کس دچار خطا می‌شود و به‌جای شناسایی مطلوب، شناسایی دیگری را به‌چنگ می‌آورد. ...  
تئتوس: این توجیه پذیرفتنی است.

سقراط: ولی اگر شناسایی مطلوب خویش را بدست آورد، از خطا مصون می‌ماند و موضوع را بدان‌سان که هست می‌پندارد.<sup>۲</sup> پندار درست و پندار نادرست بدین‌گونه پدید می‌آیند.<sup>۳</sup>

در ادامه بیان می‌کند که پندار نادرست، درحقیقت نادانی است نه دانایی؛ زیرا پندار نادرست حکم است درباره‌ی چیزی که درواقع آن را نمی‌داند. اگر واقع را می‌دانست، باید همان را می‌یافت.

تئتوس: سقراط، شاید علت خطای ما این بود که گمان کردیم در مرغدان همه‌ی مرغ‌ها شناسایی هستند. بهتر آن بود که می‌گفتیم بعضی از آنها شناسایی‌اند و بعضی نادانی،<sup>۴</sup> و کسی که برای گرفتن یکی از شناسایی‌ها دست می‌یازد، گاه شناسایی به‌چنگش می‌آید و گاه نادانی. اگر شناسایی به‌چنگ آورد، درباره‌ی موضوع مورد نظر خویش پندار درست می‌یابد و اگر نادانی به دستش آید، پندار نادرست.<sup>۵</sup>

بنابراین معرفت، شناسایی درست است. اندکی بعد، نتیجه‌ی بحث چنین بیان می‌شود:

تئتوس: شناسایی پندار درست است؛ زیرا پندار درست از اشتباه بری است و هرچه از آن بر می‌آید، نیک و زیباست.<sup>۶</sup>

در ادامه گفته می‌شود که این مقدار برای تعریف شناسایی کافی نیست و قید دیگری هم لازم است. شناسایی همان پندار درست نیست. برای بیان این قید، مثالی هم مطرح شده است.<sup>۷</sup> در محکمه شخصی که واقعه‌ای را دیده، گزارش می‌کند و قاضی، که واقعه را ندیده است، بر اساس گواهی شاهد حکم می‌کند. در این مورد، قاضی پندار درست یافته است. نیز گاه شواهدی بر گناه‌کاری شخصی اقامه می‌کنند، که درواقع

۱. سقراط روح را به مرغدان و شناسایی‌ها را به مرغ‌های داخل آن تشبیه می‌کند.

۲. یعنی شناخت و علم مطابق با واقع بدست آورد.

۳. همان، ص ۱۴۴۹.

۴. می‌بینیم که جهل را در برابر علم قرار داده است و تعبیر خوبی به کار برده است. به بیانی دیگر، اگر می‌گوییم که در واقع «الف ب است» و حال آنکه درواقع این‌گونه نیست، به واقع علم ندارم، بلکه جهل دارم. این علم و جهل، علم و جهل منطقی و فلسفی است. اما در عرف، به جهل مرکب نیز علم گفته می‌شود.

۵. همان، ص ۱۴۵۰.

۶. همان، ص ۱۴۵۱.

۷. ر.ک: همان، ص ۱۴۵۲.

ساختگی اند، اما بنابر قاعده، قاضی باید مطابق آنها متهم را گناه کار بداند. اما در این میان سخنوری چنان عواطف قاضی را برمی انگیزد، که او معتقد به بی گناهی متهم می شود. در این مورد هم قاضی پندار درست یافته است. اما آیا در این گونه موارد، که قاضی پندار (اعتقاد) درست دارد، می توان گفت که قاضی «می داند» متهم بی گناه است؟ این طور نیست. قاضی علم و یقین به گناه کاری متهم ندارد. بنابراین علم و شناسایی، تنها پندار درست نیست. دیدیم که گاه اعتقاد درست بر اثر اقناع و به روش جدلی بدست آمده است. در این موارد، دلیل درست بر اعتقاد در دست نبوده است. بنابراین پیشنهاد می شود که شناسایی، پندار درست به همراه بیان است.

سقراط: پس اگر کسی در قضات دادگاه در مورد واقعه ای چنان اعتقادی پدید آورد که تنها شخصی که آن واقعه را به چشم دیده است، آن گونه اعتقاد می تواند داشت، و قضات هم بر اساس این اعتقاد که از راه شنیدن در آنان پدید آمده است داوری کنند، اگر داوری ایشان نیک و درست باشد، باید گفت که آن قضات بر اساس پنداری درست، بی آنکه شناسایی یافته باشند، داوری کرده اند. ... ولی دوست گرامی، اگر پندار درست و شناسایی یکی باشد، ممکن نیست که بهترین داوران در مورد واقعه ای پندار درست پیدا کند بی آنکه شناسایی بدست آورد. پس معلوم می شود شناسایی غیر از پندار درست است.<sup>۱</sup>

بعد تئتوس از کسی نقل می کند که می گفت: «شناسایی پندار درستی است که بتوان توضیحی خردمندانه درباره آن داد و آنچه با تعریف و توضیح همراه نباشد، شناسایی نیست.»<sup>۲</sup>

در ادامه سخن از این به میان می آید که منظور از بیان چیست. ممکن است منظور از آن، بیان و توضیح لفظی باشد. نیز می تواند بدان معنا باشد که عناصر اصلی شیء شناخته شود. سومین احتمال این است که منظور از بیان، شناخت ممیزات شیء باشد. اجمالا سومین معنا ترجیح داده می شود.

تئتوس: ... معنی نخست، بیان اندیشه به یاری اصوات و کلمات است و معنی دوم، برشمردن جزئیات و رسیدن از جزئیات به کل. اکنون باید معنی سوم را بررسی کنیم.

سقراط: معنی سوم همان است که بیشتر مردم از اصطلاح تعریف در می یابند، یعنی بیان خصوصیات که چیزی خاص را از دیگر چیزها جدا می سازد.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۴۵۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴۶۳.

خلاصه آنکه افلاطون در این رساله معرفت را اعتقاد صادق همراه با بیان دانست. بدین ترتیب، بحث معرفت‌شناسی پایه‌گذاری شد. منظور از بیان، همان توجیه است. در واقع بیان لازم است، اما بیان ضروری و علت ضروری اعتقاد. ارسطو چنین گفت.

## دیدگاه ارسطو

ارسطو یقین را همان معرفت مطلق، یعنی علم حقیقی<sup>۱</sup> می‌داند. عبارات او را در این زمینه قبلاً نیز ارائه کردیم. اما دوباره آن را از نظر می‌گذرانیم:

قد يُظنُّ بنا ان نعرف كل واحد من الامور على الاطلاق لا على طريق السوفسطائين الذى هو بطريق العرض<sup>۲</sup>  
متى ظنُّ بنا انا قد تعرفنا العلة التى من اجلها الامر<sup>۳</sup> و أنها هى العلة و انه لا يمكن أن يكون الامر على جهة  
الاخرى و من البين ان هذا هو معنى ان يعلم.<sup>۴</sup>

ارسطو تأکید می‌کند که آنگاه می‌توان گفت که معرفت به گزاره‌های حاصل شده، که علت آن گزاره نیز شناخته شده باشد. به بیانی دیگر، معرفت حقیقی به گزاره «الف ب است»، از راه علت حقیقی‌اش حاصل آمده باشد. در این صورت علم به این گزاره حاصل است و خواهیم دانست که این گزاره مطابق با واقع است و نیز محال است که نقیض آن گزاره صادق باشد. اگر علت تصدیق به گزاره شناخته شده باشد، معرفت بدان ضروری خواهد بود و دیگر احتمال خلاف منتفی می‌گردد. این معنا از علم و یقین، همان است که ابن‌سینا نیز بیان کرده است. ارسطو سپس علت علم به گزاره یقینی را چنین بیان می‌کند:

فان كان معنى ان يعلم هو على ما وضعناه فقد يلزم ضرورتا ان يكون العلم البرهاني من القضايا الصادقة و  
اوائل غير ذات وسط<sup>۵</sup>. ... و ذلك ان معنى ان تعلم الاشياء التى هى عليها برهان لا بطريق العرض انما هو  
تقنى البرهان عليه.<sup>۶</sup>

۱. توجه شود که جهل مرکب حقیقتاً علم نیست.

۲. سوفسطایی از راه ذاتی نرفته است و بنابراین در واقع علم ندارد. منظور از طریق ذاتی، بین بنفسه بودن یا مبین بودن با حد وسط است که در ادامه از آن سخن می‌گوید. سوفسطایی هم استدلال می‌کند، اما استدلال او ذاتی نیست، عرضی است.

۳. یعنی علتی که نتیجه را پدید می‌آورد.

۴. ارسطو، منطقی ارسطو، تحقیق عبدالرحمان بدوی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۵. یعنی بدیهیات.

۶. همان، ص ۳۳۳.

این عبارت نیز قبلا نقل شده بود.

### دیدگاه فارابی

عبارات فارابی را بیشتر نقل کرده‌ایم. در آینده باید به بررسی شش عنصری که او برای یقین می‌شمارد، پردازیم.

### دیدگاه ابن سینا

ابن سینا یقین را چنین تبیین می‌کند:

فالعالم الذی هو بالحقیقه یقین هو الذی یعتقد فیہ أن کذا کذا، و یعتقد أنه لا یمکن ألا یمکن کذا اعتقادا لا یمکن أن یزول.<sup>۱</sup>

بوعلی علم حقیقی را به یقین تفسیر کرده و مؤلفه‌های آن را نیز بیان کرده است. اکنون باید خود به بررسی پردازیم و دریابیم که معرفت حقیقی چیست و چه مؤلفه‌هایی دارد. البته خواهیم دید که رأی این فیلسوفان بزرگ در این زمینه بر صواب است.

مؤسسه فطوت

۱. ابن سینا، الشفاء (المنطق)، البرهان، ص ۷۸. این عبارت را قبلا نیز نقل کرده‌ایم.